

۳۹. انواع عروض

شنبه، ۲۱ آبان ۱۴۰۱

به مناسبت بیان نحوه عروض حکم بر متعلق به انحاء عروض اشاره کردیم و گفته شد از نظر مشهور عروض بر سه قسم است. عروض و اتصاف در ذهن، عروض و اتصاف در خارج، عروض در ذهن و اتصاف در خارج.

در اعراض ذهنی گفته شد اعراضی هستند که هم ظرف عروض در ذهن است و آنچه معروض است در ذهن است و هم آنچه به آن عرض متصف می‌شود وجود ذهنی است. مثل «انسان نوع است» که آنچه نوع است همان وجود ذهنی انسان است نه وجود خارجی انسان پس هم معروض نوعیت انسان ذهنی است و هم آنچه به نوعیت متصف است انسان ذهنی است اما اعراض خارجی اعراضی هستند که هم ظرف عروض در خارج است و آنچه معروض است وجود خارجی است و هم آنچه به آن عرض متصف است وجود خارجی است مثل «انسان ماشی است» که مشی بر انسان خارجی عارض می‌شود. و قسمی از اعراض متوسط بین این دو قسم است که عروض در ذهن است و اتصاف در خارج است مثل «انسان ممکن است» که ظرف عروض در ذهن است اما آنچه معروض است و ممکن است انسان خارجی است اما در مرحله حکم به امکان، آنچه معروض است انسان ذهنی است.

مرحوم آقای صدر وفاقا با برخی دیگر از محققین (هر چند تعبیر متفاوت است) گفتند تفکیک بین عالم عروض و اتصاف ممکن نیست و عروض در هر عالمی باشد اتصاف هم در همان عالم است. اگر اتصاف در خارج باشد به این دلیل است که عروض در خارج است و اگر اتصاف در ذهن باشد به این دلیل است که عروض در ذهن است و اصلا معنا ندارد عروض در ذهن باشد و اتصاف در خارج باشد! معنا ندارد انسان ذهنی معروض حکم به امکان باشد اما آنچه به ممکن متصف بشود انسان خارجی باشد.

گفتیم این اشکال صحیح است و ما هم بعدا بر اساس آن مطالبی را عرض خواهیم کرد. اشکال دیگر آقای صدر این بود که این امور ذهنی به معنای اعتباری نیستند تا بتوان خلاف آنها را هم اعتبار کرد بلکه اینها اموری هستند که حقیقت و واقعیت دارند حتی اگر ذهن و قوه فکر و انسان وجود نداشته باشد. سپس توضیح دادند که اعتبار گاهی کاملا اختیاری است که ذهن انسان چیزی را اعتبار می‌کند و می‌تواند خلاف آن را هم اعتبار کند که روشن است امکان برای انسان از این قبیل نیست و گاهی اموری است که اگر چه عقلا حقیقتی ندارند اما از نظر فیزیولوژی ذهن انسان ناچار است چنین چیزی را اعتبار کند مثل موارد عادت، و حکم به امکان انسان از این قبیل هم نیست و گاهی ممکن است منظور از اعتبار این باشد که اموری هستند که به نکته عقلی و حقیقی هستند اما خارجی نیستند که امکان از این قبیل است و ایشان در نهایت گفت لوح واقع اعم از لوح خارج است و البته ایشان تعبیر کردند به اینکه وجود گاهی در خارج است و گاهی بالذات است که گفتیم تغییر اصطلاح است و اشکالی ندارد.

اما به نظر ما عرض یک قسم بیشتر نیست و ما حتی اعراض ذهنی هم نداریم. اگر منظور از اینکه عروض و اتصاف ذهنی است یعنی قائم به تصور است حتما این طور نیست. توضیح مطلب:

معروف این است که وجود ذهنی قائم به تصور است و اگر تصور قطع شود آن وجود ذهنی منعدم می‌شود و تصور مجدد آن توسط همان شخص یا شخص دیگر یک وجودات ذهنی دیگر است در حالی که اگر منظور از وجود ذهنی، ادراک است که روشن است ادراک وجود ذهنی نیست بلکه وجود خارجی است چون ادراک از اعراض نفس است و اعراض وجود خارجی دارند مثل علم. وجود خارجی گاهی وجود جوهر است و گاهی وجود عرض است. ادراک هم یک وجود خارجی است که حکایت از غیر خودش هم دارد. تقسیم وجود به وجود خارجی و ذهنی به این معنا تقسیم لغوی است چون هر دو وجود خارجی‌اند اما برخی امور عرض نفسند (که از آن به وجود ذهنی تعبیر می‌کنند) و برخی امور جوهرند یا عرض غیر نفسند.

وجود ذهنی یعنی آنچه با قطع نظر از ذهن موجود است یعنی حقیقت دارد. حقایق به دو قسم تقسیم می‌شود: وجودات عینی خارجی و اموری که واقعیت دارند اما عین ندارند. آنچه مدرک است وجود ذهنی است نه خود ادراک و تصور که قائم به ذهن است و آن مدرک طوری نیست که به صرف انعدام تصور، منعدم شود بلکه خود آن متصور و مدرک حقیقتی دارد (هر چند عینیت در خارج ندارد) که حتی اگر انسان و ذهن و متصور هم وجود نداشته باشد حقیقت دارد و خود آن حقایق منشأ آثاری هستند همان طور که وجود عینی خارجی هم منشأ آثار است. در مثل «انسان نوع است» تصور حتماً نوع نیست بلکه یک جزئی حقیقی خارجی است که عرض نفس است و حتی بر افراد خارجی انسان هم منطبق نیست و اصلاً معقول نیست عرض بر جوهر منطبق بشود بلکه آنچه نوع است آن حقیقت جامع بین انسان‌هاست که ممکن است ادراک شود و ممکن است ادراک نشود و بر انسان خارجی منطبق می‌شود. همان اشکالی که آقای صدر در قسم سوم مطرح کردند در این قسم هم وجود دارد یعنی حتی اگر هیچ انسانی در خارج وجود نداشته باشد تا تصویری کند با این حال «انسان نوع است». این طور نیست که ذهن، «انسان نوع است» را انشاء کند بلکه صرفاً از آن حکایت می‌کند همان طور که از عینیات خارجی حکایت می‌کند. «انسان کلی است» هم همین طور است. همان مفهوم انسان است که حقیقتی دارد هر چند وجود خارجی ندارد و آن حقیقت کلی است و افراد انسان در خارج مصادیق آن هستند. پس کلی بما هو کلی در خارج نداریم اما در واقع داریم اما در همان جایی که «یک نصف دو است» و «اجتماع نقیضین محال است» هستند «انسان نوع است» و «انسان کلی است» هم در همان جا هستند. همان طور که اگر خداوند هیچ انسان و مدرک و متصور را خلق نکرده باشد با این حال اجتماع نقیضین محال است و حق است، اگر هیچ انسان و مدرک و متصور را خلق هم نکرده باشد باز هم انسان نوع است. حتی تصور زید هم بر زید خارجی منطبق نیست چون تصور عرض نفس است و زید خارجی جوهر است، بلکه تصور زید فقط حاکی از وجود خارجی زید است یعنی صورت زید خارجی است. حقیقت زید همان وجود خارجی او است و آن تصور صرفاً صورت آن است نه اینکه حقیقت آن باشد.

پس وجود ذهنی اگر قرار است حرف صحیحی باشد باید همان متصور و مدرک باشد نه خود تصور و ادراک. آنچه به وجود ذهنی حقیقت می‌بخشد و در مثل «انسان نوع است» معروض نوعیت قرار گرفته است همان مفهوم عام انسان است که حقیقتی دارد و ذهن ممکن است به آن برسد همان طور که می‌تواند به وجودات خارجی برسد و اگر ذهن و متصور هم وجود نداشته باشد آن حقیقت همچنان ثابت است.

نتیجه این شد که در آنچه در کلام مشهور از آن به اعراض ذهنی تعبیر شده است مثل «انسان نوع است» هم عروض در واقع است و هم اتصاف در واقع است. یعنی همان انسان جامع که حقیقت

دارد و ذهن آن را ادراک می‌کند نوع است پس در همان وعاء و ظرفی که حقیقت آن وجود دارد، نوع هم هست و لذا هم عروض در واقع است و هم اتصاف در واقع.

همان طور که «اجتماع نقیضین محال است» یا «اجتماع ضدین محال است» وجود خارجی ندارند اما در وعاء و ظرف واقع حقیقتی دارند که در کلام برخی از آن به نفس الامر تعبیر می‌شود «انسان نوع است» یا «انسان کلی است» هم در همان وعاء و ظرف حقیقتی دارند که همان است که معروض است و متصف است.

تصور انشاء نیست بلکه ادراک است. عقل منشئ نیست بلکه مدرک است عقل صرفا واقعیات را ادراک می‌کند نه اینکه چیزی ایجاد می‌کند. برخی مفاهیم که در آن وعاء حقیقت دارند می‌توانند مصادیق متعدد داشته باشند مثل «انسان» و برخی فقط یک مصداق می‌توانند داشته باشند مثل «واجب الوجود» و برخی اصلا نمی‌توانند مصداق خارجی داشته باشند مثل «شریک الباری». حتی مفهوم شریک الباری هم در آن وعاء حقیقتی دارد یعنی مفهوم ثابتی دارد که با قطع نظر از وجود مدرک حقیقت دارد و محکوم به امتناع است و این طور نیست که ذهن انسان آنها را انشاء کند و به وجود بیاورد تا اگر انسان و مدرک نبود حقیقت و مفهومی نباشد.